

امکان تاریخ نویسی بر اساس منابع شیعی

بیوگرافی سخنران



نام: محمدهادی یوسفی غروی
 محل تولد: شهر مقدس نجف

اشرف

تحصیلات حوزوی: اجتهاد

کارنامه علمی:

وی در سال ۱۳۲۷ شمسی در شهر مقدس نجف اشرف دیده به

جهان گشود و تا سال ۱۳۵۰ در همان جا سکونت داشت. استاد پس از گذراندن دروس ابتدایی در مدرسه رسمی علوی ایرانیان مقیم نجف اشرف، به سفارش پدر بزرگوارشان مشغول دروس حوزوی شدند و سطوح حوزوی را در نجف اشرف به پایان رسانده، سه سال هم به درس خارج اشتغال داشتند. دروس سطح را از محضر استادی چون مدرس افغانی، شیخ عیسی محقق و سید محمد فیروزآبادی و دروس خارج را از محضر حضرت امام ره و آیت‌الله خوبی فرآگرفتند. بعد از آمدن به قم، علاوه بر اشتغال به درس خارج، به تدریس رسائل، کفایه و مکاسب پرداختند. برخی از کتب انتشار یافته استاد عبارتند از:

آثار علمی

(الف) کتاب‌ها:

١. دراسته فی المشاكل الأخلاقية و النفسية
٢. رسالت اخلاق در تکامل انسان
٣. اسلام و سیمای تمدن غرب
٤. ترجمه کتاب حاجة الانام الى النبي و الامام
٥. موسوعه التاریخ الاسلامی

(ب) مقالات:

١. «اجوبة المسائل الدينية»
٢. «درس هابی از نهج البلاعه»
٣. «قضاء القدر في القرآن و الأحاديث دراسة في النهضة الحسينية»

پنجه

شیعه در طول تاریخ خود در اقلیت بوده و نتوانسته نقش خود را در تاریخ‌نویسی به‌ویژه در قرن‌های اولیه اسلامی نشان دهد. در بین تاریخ‌نگاران اولیه، مسعودی به تسبیح معروف است، اما تحقیقات اثبات می‌کند که دلیلی بر تسبیح او نیست و مسعودی شیعی نویسنده اثبات‌الوصیة با مسعودی مورخ تفاوت دارد. تاریخ‌نگار دیگر یعقوبی است. او چون با صراحة درباره آیه اکمال دین و انتطاق آن بر حضرت علی^{علیه السلام} سخن گفته، شیعی است. اما فقدان منابع شیعی در قرن‌های اولیه برای این است که حکومت‌ها عموماً حقوقی مذکور در تاریخ‌نویسی شیعیان را برخلاف مصالح خود می‌دیدند و مانع تاریخ‌نویسی آنان می‌شدند. تاریخ نیز چون علمی جانبی و در مقایسه با فقه و حدیث، غیراصلی بود، عموم مردم به آن توجه نمی‌کردند. البته از قرن‌های اولیه، نام کتاب‌هایی در تاریخ شیعه در اخبار متفرقه یا در کتاب‌های رجالی بر جای مانده است. عمدۀ تواریخ شیعی از قرن چهارم به وسیله شیخ مفید در کتاب‌هایی چون جمل، ارشاد و بعدها به‌وسیله طبرسی در اعلام‌الوری نوشته شد. در قرن‌های بعد کسانی چون مجلسی، بخار الانوار را تهییه کردند که وی خلاً تاریخی آن را با استفاده از نوشته‌های افراد نزدیک به شیعه چون ابن‌ابی‌الحدید و حتی کامل ابن‌اثیر و روایات مختلف تفسیری پر کرد. می‌توان گفت امکان تاریخ‌نویسی شیعی مطلق نیست، بلکه مقید، نسی و مشروط به شمار می‌آید و شرط آن تبع در منابع تفسیری، روایی و تاریخی و گرفتن تکمله تبیینی و تفصیلی از منابع شیعی است. هم‌چنین کتاب‌هایی داریم که موضوعش مورد نظر شیعه است و می‌توان آن را جزو منابع شیعی دانست، مثل وقعه صفين نصرین‌مزاحم که نجاشی در رجال خود او را شیعی دانسته و اثبات این مدعای مشکل است. هم‌چنین مقتل امام حسین ابن‌اعثم کوفی؛ هرچند وی کتاب فتوح خود را به مذاق شیعه ننوشته است.

نکته دیگر این که در آغاز غیبت، شیعه چون اقتدار دارد و بیشتر در اندیشه غیبت است و مطالب تاریخی مهمی ننوشته، احساس می‌کردند رساله‌های تاریخی و حدیثی در دسترس همگان قرار دارد و به نوشتن کتاب جدید نیازی نیست.

وازن کلیدی

شیعه، تاریخ‌نویسی.

آیا می‌توان تاریخی نوشت که تشیع در آن موضوعیت داشته باشد یا نه؟ به طور طبیعی چون در طول تاریخ، تشیع همواره در اقلیت بوده و مخالف هم فراوان داشته، تاریخی که دیگران نوشته‌اند، دست‌کم در بعضی موارد، پذیرفته نیست و حتی گاه مخالف مذهب شیعه است. در نتیجه به این سؤال می‌رسیم که آیا تشیع در تاریخ‌نویسی منابع قابل مراجعته‌ای دارد؟

به طور طبیعی، هنگامی که شیعه در اقلیت باشد و غیرشیعه در اکثریت، قلم و نوشتمن هم در دست آن اکثریت خواهد بود. پس این اقلیت برای نوشتمن، آفت‌های فراوانی داشته‌اند و در زحمت بوده‌اند. اگر هم چیزی نوشته‌اند، بر اثر غفلت، تساهل یا اشتباه اکثریت غیرشیعی است؛ زیرا اقلیت در فشار، نمی‌تواند اظهارنظر نماید و اگر جایی هم چنین کند، محدودیت دارد. افزون بر این که تعداد نویسنده‌گان شیعه و کسانی از این گروه که موقعیت مساعدی برای نوشتمن دارند هم اندک است، به همین میزان، از لحاظ کیفیت مطالب هم باید محدودیت‌هایی را تحمل کنند.

براساس منابع شیعی، امکان تاریخ‌نویسی به تاریخ اسلام محدود می‌شود؛ به‌ویژه آن مقدار از این تاریخ که مذهب و به‌ویژه مذهب شیعه در آن، موضوعیت و امکان اظهار رأی و نظر مخالف داشته است. در این محدوده باید سراغ صدر اسلام، سیره نبوی و سپس ملحقات آن تا اواخر حضور امامان رفت. البته معاصر امامان، خلفایی هستند که هم در برابر امامان معصوم و هم علماء، راویان و محدثان شیعه موضع گیری‌هایی داشته‌اند. از این رو، باز هم این بحث مطرح می‌شود که آیا شیعه در اینجا مطلبی دارد یا نه؟ و آیا آن‌چه نوشته‌اند، پذیرفتنی

است؟ در دیگر دوره‌ها، به تناسب، مدخلیت مذهبی کمتر می‌شود. در این زمان باید موارد دیگری را بررسی کرد که چه عامل یا حادثه‌ای موجب شده شیعه با امری موافق یا مخالف شود؟ البته آن هم عده‌ای قلم به دست می‌گیرند و مطالب را به شکلی می‌نویسند که می‌توان در آن دخل و تصرف و تغییر و تحریف انجام داد، چه برسد به گذشته که هرچه دورتر می‌شویم، احتمال این کار بیشتر می‌شود.

شیعه بودن برخی تاریخ‌نویسان

منابع تاریخ اسلام، عمده‌تاً غیرشیعی است. البته بعضی‌ها گاه با توجه به مراتب نزدیکی و دوری‌شان از شیعه، به تشیع متهم شده‌اند، ولی هیچ‌کدام از اینها ثابت نشده است. اگر آثار این افراد را هم بررسی کنید، هیچ رد پایی در تأیید شیعه بودن آن‌ها نمی‌باید. حتی در مورد مسعودی هم که بزرگ‌ترین کتاب‌های رجال شیعی مثل مرحوم نجاشی در مورد او صحبت کرده‌اند، جای بحث هست. مقاله برادر پژوهش‌گر آقای سیدجواد شبیری در مورد فرق بین مسعودی تاریخ‌نگار و مسعودی نویسنده اثبات‌الوصیة به همین مسأله اشاره دارد؛ چون برای تقيه محدوده‌ای هست و هر جمله‌ای را نمی‌توان بر تقيه حمل کرد. در نوشته‌های مسعودی، نشانه‌هایی وجود دارد که نمی‌توان به تقيه حمل نمود.

بنده با توجه به تحقیقاتی که در کارهای این افراد انجام دادم، از تصدیق درستی انتساب آنها به تشیع دور شدم. یعقوبی هم در هیچ‌کدام از رجال و تراجم ما، شیعی معرفی نشده است. فقط ذکر بعضی مطالب موافق با نظر شیعه، این توهم را به وجود آورده که او شیعه است. بعضی انتساب‌ها هم به پیروی از مرحوم نجاشی است و البته هیچ

دلیلی بر شیعه بودن این افراد در دست رجالی‌ها نیست. نکته دیگر این‌که در همان زمان، کسانی به بعضی‌ها تهمت تشیع می‌زدند تا آنها را از دایره استناد و حجت‌بودن خارج کنند. نکته بعد این‌که عده‌ای گمان می‌کنند چون دو تاریخ‌نگار در کتاب خود حدیث غدیر خم را آوردند، شیعه هستند؛ حال آن‌که این غفلت بزرگی محسوب می‌شود؛ چون معنای آن این است که فقط شیعه، غدیر را پذیرفته و آن را نقل کرده است. البته اهل فن می‌دانند که این سخن درست نیست و نمی‌توان صرف آوردن حدیث غدیر خم را دلیل شیعه بودن کسی دانست. اما یعقوبی چون نه تنها حدیث غدیر خم را آورده، بلکه تحت عنوان «ما نزل من القرآن بالمدینه»، پس از نقل خبری در آخر می‌گوید:

خبر صريح ثابت این است که آخر مانزل، آیه اكمال دین است «وكان نزولها يوم النص على أمير المؤمنين على بن أبي طالب صلوات الله عليه بعدير خم».!

بنابراین او به نص بر علی ﷺ قائل گشته و می‌توان گفت شیعی بوده است.

حال، چرا منبع شیعی نداریم؟ این سؤال معروف و مشهوری است که در خیلی جاها مطرح می‌شود. البته در بعضی موارد، به مسأله اقلیت و اکثریت و کیفیت معیشتی شیعه زیر نظر اکثریت غیرشیعه بی‌توجهی شده است. شیعه در بخش‌هایی از تاریخ، بسیاری از حقایق را خلاف مذاق حکومت‌ها و حاکم بیان کرده و طبیعی است به هر وسیله ممکن، از بیان این حقایق جلوگیری کنند.

٤٣، ج ٢

تاریخ و حدیث

بسیاری از اتفاقات آن مقطع تاریخی، مبهم بیان شده است؛ درست مثل احادیث که آن هم مثل تاریخ، همه‌اش باقی نمانده و ابهام‌هایی در آن دیده می‌شود. البته وضعیت حدیث از تاریخ بهتر است. به این علت که در مورد حدیث، نیازهای عقیدتی و معارفی وجود دارد و کثرت احتیاج، موجب کثرت سؤال و جواب می‌شود. احتیاج به تاریخ تفاوت دارد. تاریخ هیچ‌گاه مورد احتیاج اصلی افراد نبوده است، مگر بعضی شواهد تاریخی. حتی تاریخ تا این اواخر، علمی جانبی شمرده می‌شد و علمی اصلی نبود. از این رو وضعیت آن با حدیث، عقاید و معارف و حتی تفسیر، تفاوت زیادی دارد. البته در تفسیر گاهی قطعه‌های تاریخی را در لابه‌لای اخبار تفسیری می‌بینیم؛ وویژه در شأن نزول آیات. نکته این جاست که با وضعیت اقلیت شیعه، تفسیر نیز شبیه تاریخ شیعه می‌شود.

کتاب‌های مفقود شده

هنگامی که به کتاب‌های فهارس، مثل فهرست شیخ نجاشی و فهرست شیخ طوسی مراجعه می‌کنیم، کتاب‌ها و رساله‌هایی را در مورد مقاطع مختلف تاریخی و سیره نبوی می‌بینیم که تنها اسمی از آنها باقی مانده و خودش به دست ما نرسیده است یا حداقل اخبار متفرقه‌ای از آنها در لابه‌لای مصادر دیگر دیده می‌شود. برای مثال، ابان بن احمر بجلی کوفی که در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام زندگی می‌کرده، گرایشش به اخباری است که محتوای تاریخی دارد. بیشتر اخبار او با واسطه بیان شده و گمان می‌کنم اخبار بی‌واسطه او هم با واسطه بوده و واسطه حذف شده است. می‌توانید شرح حال او را در کتاب‌های رجال بینید.

آقای جعفریان در کتاب *المبدأ و المبعث و المغازی و الرّدّه*، چند رساله او را گردآوری کرده، ولی به هر حال افرادی با گرایش تاریخی بوده‌اند که اثری از ایشان باقی نمانده است.

آیا باید بگوییم ما هیچ تاریخی نداشته‌ایم، یا داشته‌ایم ولی باقی نمانده است؟ به نظر می‌رسد در این میان بعضی کتاب‌ها دیده می‌شود. مثل کتاب *تاریخ اهل بیت* نوشته نصرین علی جهضمی که به تحقیق آقای جلالی چاپ شده است. نخستین کتاب‌های تاریخ شیعی که به دست علمای ما نوشته شده، *جمل و ارشاد* مرحوم شیخ مفید^{ره} است. یک سوم کتاب *جمل* به زندگی امام علی^{علیه السلام} اختصاص دارد. این میزان نیز برای تثبیت معرفت و عقیده اشخاص به مسئله امامت و حقانیت امیر مؤمنان و فرزندانش آورده شده و از این رو، در کنار تاریخ پیامبر اکرم^{علیه السلام} آمده است. دیگر نوشته زمان شیخ مفید^{ره}، همان مقدار باقی‌مانده از کتاب ابان است که پیش‌تر به آن اشاره کردیم. مرحوم سید شریف رضی، خصائص را به همان انگیزه‌ای که در مقدمه *نهج البلاغه* گفته، شروع کرده، ولی به گمانم از قرایین به دست می‌آید که با شروع کار شیخ مفید در ارشاد، کار را رها کرده و مشغول *نهج البلاغه* شده است.

مرحوم شیخ طبرسی با فاصله حدود یک قرن و اندی، با برخوردن به اشکالاتی در ارشاد و نداشتن سیره نبوی، کتاب *اعلام الوری* را می‌نویسد. این کار نظری نوشته دیگر اوست؛ *مجمع البيان* که مکمل تبیان شیخ طوسی است. از این رو، هنگامی که هم عصرش بیهقی *دلائل النبوة* را می‌نویسد، این کتاب را می‌پسندد؛ چون افکار شافعی‌ها به شیعه نزدیک است و در اظهار محبت و علاقه به رسول خدا^{علیه السلام} و اهل بیت‌ش مانند هم هستند. «دلایل» به معنای معجزات است و در این کتاب، کرامات نبوی و غیبی پیامبر^{علیه السلام} آمده که بیشتر آنها از ابن اسحاق نقل

شده است.

مرحوم علامه مجلسی که می‌خواست دایرةالمعارف تشیع را بنویسد، با نداشتن منابع تاریخی، خلاهها را با برگرفتن مطالب از افرادی که عقایدشان به شیعیان نزدیک بود، برطرف کرد. برای مثال، منقولات تاریخی ابن‌ابی‌الحدید را در بحارالانوار نقل کرده یا از کامل ابن‌اثیر استفاده نموده است. اکنون جای بعضی مطالب را خالی می‌بینیم که باید در آن تجدیدنظر کرد.

علامه مجلسی ره در مواردی، خلاهها را از راه روایات تفسیری پر می‌کند. البته به نظر می‌رسد کتاب تبیان شیخ طوسی در دسترس ایشان نبوده یا مجمع‌البيان را کافی می‌دانسته است. جا دارد متن منتخب و گزیده‌ای از مطالب تاریخی بحارالانوار گردآوری شود؛ البته ممکن است در خبری که مربوط به تاریخ نیست، اشاره‌ای تاریخی یافت و آن را در این گزیده قرار داد. در این راه می‌توان از کتاب‌های دیگران هم به قرینه‌هایی دست یافت و مطالب گاه بی‌ربط را به هم ارتباط داد و به مطلبی یک دست رسید.

این کار شبیه تفسیرالمیزان علامه طباطبائی است. ایشان فرموده که می‌خواستند تفسیر قرآن به قرآن بنویسند، ولی بعد از تفسیر قرآنی، تفسیر روایی می‌نویسند و می‌گویند: «روایاتی که در اینجا مطرح کرده‌ام، با استنتاجات آیات قرآن منافات ندارد»، بلکه آن را تأیید هم می‌کند. نظیر همین کار را می‌توان در مورد ترتیب تاریخی مطابق نظر شیعه انجام داد؛ به این صورت که ممکن است در مباحث تاریخی شیعه، به مطلبی اشاره نشده باشد و ناچار شویم آن را با منابع اهل سنت درآمیزیم.

امکان مطلق یا امکان مقید

به نظر می‌رسد امکان مطرح شده در عنوان بحث، یعنی امکان تاریخ‌نویسی بر اساس منابع شیعی، امکان مقید، نسبی و مشروط باشد، نه امکان مطلق. این امکان مشروط هم، به شرط حوصله در تبع از منابع مختلف تفسیری، روایی و حتی تاریخی و برگرفتن تکملهٔ تبیینی و تفصیلی از منابع اصلی، و کمک گرفتن برای تفصیل حادثه از منابع شیعی است. پس در بعضی جاهای که مطلبی از شیعه به ما نرسیده، می‌توان به صورت حلقةٌ وصل، از منابع غیرشیعی استفاده کرد و در پاورقی در مورد آن توضیح داد.

در نتیجه، در مورد منابع تاریخی نباید به آسان‌یابی قناعت کرد. گاه دیده می‌شود بعضی تاریخ‌نگاران به دلیل کمی وقت، حوصلهٔ تبع کافی ندارند. در این صورت با وجود منبع شیعی، ولو به شکل ترکیبی یا تلفیقی، آن را نادیده می‌گیرند و از منابع دمدستی غیرشیعی استفاده می‌کنند. بعضی‌ها هم می‌گویند مگر این کار چه اشکالی دارد؟ باید برای این پرسش که چرا شیعه به تاریخ دست نبرده و تاریخ خود را ننوشته، تلاش کرد و پاسخ‌هایی یافت.

پرسش و پاسخ

با مراجعه به کتاب‌های فهرست شیعی، مثل رجال نجاشی، به کتاب‌های تاریخی فراوانی مثل اخبار صفین و اخبار جمل بر می‌خوریم. این کتاب‌ها چه شده و چرا در کتاب‌های شیعه نیامده است؟^۱ تشیع به معنای خاص، یعنی کسی که به امامت و عصمت امامان علیهم السلام معتقد است. همان مطلبی که در مورد یعقوبی و مسعودی گفته می‌شود، در خصوص ابومخنف هم صدق می‌کند. مؤید این سخن هم نظر

ابن‌ابی‌الحدید است: «وَ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ الشِّيَعَةِ وَ لَا مَعْدُودًا فِي رِجَالِهَا». انصافاً ابن‌ابی‌الحدید دیدگاه‌های دقیق و درستی دارد. او فردی عادی و ناآگاه نبوده و از این‌رو مرحوم شیخ شوشتاری هم او را تأیید می‌کند.

می‌توانیم کتاب‌هایی را که موضوعش مورد نظر شیعه است، جزء منابع شیعی لحاظ کنیم. وقعه صفين نصرین مزاحم یکی از این کتاب‌هاست. نصر در رجال نجاشی، شیعه شمرده شده، ولی اثبات این که واقعاً به امامت و عصمت امامان معتقد بوده، مشکل است. البته با تبعی که در کتاب او انجام دادم، در هر سه صفحه، یک جمله برخلاف نظر شیعه دارد.

ابن‌اعثم هم از این دست نویسنده‌گان است که تشیع خاصش ثابت نیست. حتی خیلی از بخش‌های فتوح او، به جز قسمت مقتل امام حسین علیه السلام به مذاق شیعه خوش نمی‌آید. در کتب رجال هم در مورد او نوشته‌اند: «ابن‌اعثم وضاع قصاص‌یضع الاحادیث و الاقصیص» و قرایین کذب در نوشته‌های او فراوان به چشم می‌خورد و آنها را از اعتبار خارج می‌کند.

مگر نداریم که اهل کوفه عمدتاً شیعه بودند؟

این تعبیر عمدتاً به رجالی‌های عامه مربوط می‌شود. یکی از قواعد رجالی آن‌ها، این است: «الاصل فی اهل الكوفه التشیع». البته تشیع مورد نظر آن‌ها، با منقبت امیر مؤمنان و محبت داشتن به ایشان شکل می‌گیرد و تشیع به معنای خاص مورد نظرشان نیست.

بلی، به یقین ثقیلی زیدی بوده و تقیه را نمی‌پذیرفته است. به همین دلیل متوجه بوده، بعد هم به اصفهان رفته و آن‌جا شیعه دوازده‌امامی

شده است. الغارات او به همراه اخبار وقوعه صفين، مکمل اخبار زندگانی امیر مؤمنان علی علیه السلام است. چون در صدد تفصیل منابع نبودم، کتاب‌هایی را از باب نمونه انتخاب کردم؛ و گرنه این‌ها را هم ذکر می‌کرم.

به نظر شما، چرا شیعه به تاریخ، به ویژه تاریخ اهل‌بیت کم توجه است؟ در حالی که در آغاز غیبت کبرا، با سرکار آمدن دولت آل بویه، با اقتدار شیعه مواجه هستیم؟

در آن دوران، مرحوم شریف رضی و شیخ مفید مشغول نوشتن کتاب‌هایی چون جمل، ارشاد و... شدند؛ نیز در آن دوره، شیعه برای ظهور امام زمان علیه السلام روزشماری می‌کرد و این، گاه در عزم بر کار آن‌ها تأثیر بد می‌گذاشت. خیلی‌ها هم می‌گفتند که نیازها را با همین احادیث می‌توان پاسخ گفت. البته در آن دوران، بسیاری از رساله‌هایی که الان گم شده، موجود بوده و نیازها را پاسخ می‌داده است. پس با این تفاصیل، علمای توانیم مقصود بدانیم.

این احساس بی‌نیازی برخاسته از چه بوده است؟

همین دو مسأله، یعنی در انتظار امام زمان علیه السلام بودن و مفقود نبودن رساله‌های تاریخی در آن دوره می‌تواند علت باشد. آنها تصور می‌کرده‌اند همین منابع کافی است. البته نباید از ابواب تاریخ مرحوم کلینی در کافی گذشت. مرحوم کلینی بخشی از تاریخ را که به نظرش لازم بوده شیعه بداند، در این بحث گردآوری کرده است.

از تاریخ‌نویسی فرقه‌های شیعی غیرامامی مثل زیدیه و اسماعیلیه مثل شرح الاخبار قاضی نعمان چه اطلاعاتی در دست است؟

اخبار در آن زمان، یعنی اخبار تاریخی، و به تاریخ‌نگاران هم «اخباری» می‌گفتند. البته این اصطلاح، با اخباری در مقابل اصولی فرق

دارد. قاضی نعمان، از علمای اسماععیلیه بوده، یعنی شش امامی که خودشان سبعیه، یعنی هفت امامی می‌گویند، ولی ما امام هفتم آنان را قبول نداریم. قاضی نعمان خلاً را احساس کرد و شرح الاخبار را نوشت، ولی کاش عنایت بیشتری می‌کرد. او می‌خواسته کتابش را در کمترین زمان بنویسد؛ لذا بسیاری از اخبار، بی‌سروته و بدون سند است. این درست به کار مرحوم شیخ مفید شباهت دارد که مطالب را بدون آوردن سند از مقتول کلبی ذکر کرده و ما به ناچار برای مستند کردن آن‌ها، به تاریخ طبری نیاز پیدا می‌کنیم. اگر مرحوم شیخ مفید مسامحه نمی‌کرد، به این کتاب احتیاج نداشتم.

گاه چنین مطرح می‌شود که علت بی‌توجهی شیعه به تاریخ، توجه به علم کلام بوده که امامان معصوم را در حدی از قداست مطرح می‌کند و در این صورت، آنها را با واقعیت تاریخی نمی‌توان هم‌آهنگ کرد؟ بخش نخست کلام شما صحیح است. تمام توجه مرحوم شیخ مفید در ارشاد و جمل و نیز مرحوم کلینی در ابواب تاریخی اصول کافی، به مسائل معرفتی، عقیدتی و کلامی محدود می‌شود. علت هم همان مسأله در اقلیت بودن شیعه و مسائل خاص آن است؛ یعنی این بزرگ‌واران ابتدا در صدد ثبیت مذهب خود بودند تا بعد بتوانند تاریخ آن را روایت کنند.

برخی معتقدند نظریه شیعه خاص و معتقد به امامت و عصمت معصومان، به دست هشام بن حکم صورت پذیرفته است. لذا معنای شیعه در سده اول، همان معنای عام تشیع بوده و تشیع به معنای خاص، سالبه به انتفاع موضوع محسوب می‌شود. پس ابومخنف، ابن‌اعثم و نصرین‌مزاحم، شیعه به معنای عام بوده‌اند؟

در معنای عام شیعه که همان مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام است، شکی نیست. این سخنان، دیدگاه کسانی است که در مصادر اولیه، تبع کافی نکرده‌اند. جالب این که حتی در کتاب‌های غیرشیعه، این مطالب وجود دارد. برای مثال، ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «فلانی به نص بر امامت علی علیهم السلام معتقد است.»

برای اطلاعات بیشتر، می‌توانید به مقدمه الدرجات الرفيعه مرحوم سید علی خان مراجعه کنید. او در این کتاب توضیح می‌دهد که آیا طبقات اولیه شیعه، به برتری و جانشینی امام علی علیهم السلام پس از پیامبر ﷺ معتقد بودند. خیلی‌ها بر این عقیده‌اند که خود رسول اسلام ﷺ به این مسأله گوشزد می‌کرده؛ تصریحاً، تلویحاً یا اشارتاً. علمای مخالف شیعه هم مسأله وجود نص را انکار نمی‌کنند تا چه رسد به علمای شیعه. برای مثال، در مقتل ابی محنف آمده که هلال بن نافع جملی یا نافع بن هلال، بر روی تیرهایش نوشته بود «انا الجملی» و آنها را به سوی دشمن پرتاب می‌کرد. یکی از طرف مقابل می‌گفت: «انا على دين عثمان» و هلال پاسخ می‌داد: «انت على دين الشيطان». این تعبیرات در مورد کسی است که صرفاً به اولویت قائل باشد؛ البته بحث در این زمینه بیشتر از این حرف‌هاست.

وجود تنافق‌های یقینی بین کتاب‌های تاریخی شیعه با واقعیت‌های تاریخی، این کتاب‌ها را کم ارجح جلوه می‌دهد؛ مثل آن که می‌گوید امام علی علیهم السلام تولد سوره مؤمنون را می‌خواند و این در المناقب ابن شهرآشوب آمده است. به نظر شما، آیا امکان بازسازی تاریخ ائمه بر اساس این گونه منابع وجود دارد؟

بته اینها جای پالایش دارد و کسی منکر این مسأله نیست. همین

روایت به مفضل بن عمر بر می‌گردد که نمی‌توان به او نسبت غلو داد. البته در رجال، بعضی آن را تصدیق و بعضی تعديل کرده‌اند. یکی از گرفتاری‌ها در نوشته‌های تاریخی شیعی، مشخص نبودن مرز دقیق بین مناقب و تاریخ است؛ زیرا جنبه معرفتی و عقیدتی، بر جنبه تاریخی غلبه یافته است.

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد که می‌خواسته به زندگانی چهارده معصوم بپردازد، فقط به زندگی امامان معصوم پرداخته است؛ علت چیست؟

عنوان کتاب، الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد است. اولاً این اسم در نسخه‌های خطی که مؤسسه آل‌البیت به دست آورده وجود دارد؛ با وجود این که سجع در عنوان کتاب، از نیمه‌های قرن پنجم به بعد رایج شده است؛ مثل اعلام الورای باعلام الهدی. ثانیاً این کتاب، ثانوی است و ابتدایی نیست. ثالثاً در پاسخ پرسش درباره امامان معصوم نوشته شده نه چهارده معصوم. رابعاً منظور از حجج در این عنوان، امامت است نه معنای عام آن که شامل پیامبر و حضرت زهراء علیهم السلام بشود. لذا کتاب را از امیرمؤمنان آغاز می‌کند و بعد به امامان بعدی می‌پردازد.

اگر عالمی شیعی می‌خواست کتاب‌های سیره‌ای که در دوره بنی عباس و حساس نبودن به مسائل صدر اسلام نوشته شده، مثل سیره ابن‌هشام یا مغازی واقدی را بنویسد، چه چیزی بدان می‌افزود؟ همه بخش‌های این کتاب‌ها، کم و بیش ناخالصی دارد. مدعی نیستیم که همه یک کتاب یزیدی یا معاویه‌ای نوشته شده است، ولی نکات ریزی هست که اهل فن از آن می‌فهمد که نویسنده اموی بوده یا شیعی.



برای مثال کتاب مغازی موسی بن عقبه که آقای مرادی پژوهش گر آن به شمار می‌آید، تقریباً اموی نوشته شده است.

برای روشن شدن بحث، مثالی می‌زنم. در مورد عبدالله بن مسعود زیاد بحث می‌کنند که قبل از ابوذر از دنیا رفته یا بعد از او. برخی بر این عقیده‌اند که او بر جنازه ابوذر نماز خوانده و شیعه اعتقاد دارد که مالک اشتر بر جنازه او نماز خوانده و سخنرانی تندی در ترحم بر ابوذر و تعریض به عثمان ایراد کرده است. در حالی که این نمازخواندن ابن مسعود را خلیفه بن خیاط که متهم به اموی بودن است، مطرح کرد تا نماز خواندن مالک و سخنرانی او را نفی کند.

آیا نظریه وجود تشیع عراقی که با تشیع اساسی تفاوت فراوانی دارد، شناسایی تاریخ‌نگاران اهل سنت محض و تاریخ‌نگاران موجود در حوزه تشیع عراقی را آسان نمی‌کند و آیا یک طبقه تاریخ‌نگار واسطه و میانه‌رو پدید نمی‌آورد؟

این اصطلاح آقای جعفریان است؛ و گرنه، این همان تشیع به معنای عام به شمار می‌آید که با شیعه خاص ضدیت ندارد. این گروه در بعضی قسمت‌ها با رأی شیعه هم آهنگ است و در برخی مسائل هم با پیروان خلفا هم آهنگی دارد. در تاریخ، بعضی تاریخ‌نگاران به این گروه گرایش داشته‌اند و به شیعه منتب شده‌اند.

چرا بعضی از کتب شیعه اصرار دارند ثابت کنند حضرت علی علیه السلام با شکافته شدن دیوار کعبه و وارد شدن فاطمه بنت اسد داخل آن، به دنیا آمد، در حالی که روایاتی، رفن فاطمه را از در کعبه حکایت کرده‌اند؟ مرحوم علامه حاج شیخ محمد علی اردوبادی در این زمینه در کتاب علی ولید الکعبه که به فارسی هم ترجمه شده، فراوان بحث کرده است.

به هر حال، اخبار فراوان شیعه و غیرشیعه این کرامت را تأیید کرده و روایت مخالفی در این مورد ندیده‌ام.

آیا در کتاب موسوعة التاریخ الاسلامی وجهه قرآنی بر منابع شیعی غلبه ندارد؟

خیر، زیرا پیش‌تر گفتم که بسیاری از اخبار تاریخی ما، به هنگام تفسیر آیات بیان شده است. از این‌رو، این خلاً را با این اخبار اسباب و شأن نزول که تاریخی است پر کردم.

اساساً تمسک به آیات در مباحث تاریخی چه میزان باید باشد؟ برای هر آیه، آیاتی بر اشارت تاریخی آن وجود دارد که قسمتی از آن شأن نزول است که جنبه تاریخی دارد و استفاده از آن بی‌مانع است.

در این صورت، آیا می‌توانیم بگوییم منبعی شیعی است؟ بله، چون مطلب مورد پذیرش شیعه را تأیید می‌کند، منبع شمرده می‌شود.

آیا ملاک شیعه بودن در آن زمان با زمان ما تفاوت داشته؛ یعنی تشیع عام آن زمان، تشیع خاص زمان خود محسوب می‌شده است؟ خیر، آن زمان هم ملاک تشیع، همان ملاکی بوده که ما قبول داریم؛ پس ملاک شیعه خاص تغییر نکرده است.

در آن زمان، مسائلی دیده می‌شود که بزرگان شیعه آن را غلو می‌دانستند، ولی همان مسائل، در گذر زمان جزو شیعه به شمار می‌آید؟

بلی، اما اصل امامت این‌گونه نیست و اینها از ثوابت اولیه است.

آیا به نظر شما یکی از جهات نپرداختن شیعه به تاریخ این است که اگر می‌خواست به تاریخ اسلام به صورت واقعی نگاه کند، مجبور



می‌شد قضایایی را پذیرد که با باورهایش نمی‌ساخت و یا مجبور بود آن‌ها را انکار کند؟

البته این مسئله وجود داشته، ولی این‌که این مانع تاریخ‌نگاران شیعه شده باشد، پذیرفتی نیست. بله، در حد نقطه تأمل و توقف این مطلب را می‌توان پذیرفت.